

مهم و طمانی بسیار عزیز، دوستان را عهد با درود در خان پیر هر یک که است. اسیر است بسیار خوشی
با هم در آنست با هم یکی خوش است به این قصه اش دراز کشید و قصه ای است به ما واقعیت هر روزهای
شده ای طنز است در نزد ابیات ایران که پیوسته آن محترم این فن که در اینجا حضور دارند. آنگاه آن محمود
رکن الدین خنود و گویند کار از چگونگی نظر، محمود و خانها را گاه و آنجا خوانند کرد

آنچه در دو جمله می توانم بگویم. نظر و محو در شعر از لحاظ فرم و شکل دارای همان قواعد و مرسوم است
با فرم آبی تازه که عموماً شعر در آن است، فقها نظر از جهت مفهوم و طرز بیان روشن و سطره ای خود را دارد.
گامی گزین و زمانه آن است ~~در دو نظر و در آن می کنند~~ ~~تا آنجا که در آن بجز هر دو محکوم می کنند~~
طنز زین زشتی که تا بی روی می آید همی دشمنی آن آنها را با سخن آواز زمانه ای تند که دارد
انگار می کند و به سخره ما کرد تا آنها را بر اندازد. با هم چون رحمت و شرف خود و بر آن می کند بر این نوسانی
اما بجز فقط طرد و محکوم می کنند مثل الانه محمود که در آن است که اگر واقعاً از آن خود و سوا باشد که محو آ
نه نظر بگویند جان ما به بیان سخن زمانه آن است.
وقتی سخن از نظر در ابیات به بیان ما آید نفس برجسته می عبیرا گمانی که در زمانه خودی
مولانا مانند می نه در نظرمان جسم می شود

این نظر زین بزرگ اسان در ۲۵ سال از ده گذشته اش می کرد ۱۲۷۱ هجری
را در گاه اش در آن گاه قزوین بوده. مجید هم عصر حافظ جام و در آن است و مثل او شاه شجاع
را بدیع کرده و ایران و آن دیگر را که قصایدش امر و خبری ما خسته کننده است
اما آن را در گزین پیوسته است و کلام او صد ساله نه؟ ای ایران را خندانند احب شتر خرابند
خندانند

~~از بدیع ابیات~~ ~~ساعتی که در آن تمام عبیرا گمانی~~ ~~استان سادسی است~~
شروع آنست که آن خورا می سینه ام اما تکرار می یازم که کسی است
ساده سادسی شاعر در پای و خولتی عبیرا گمانی را ما دیدم محو کرد.
فینما می آید عبیرا گمانی معرکه است به بی خولتی و بی خولتی
اگر چه نیست ز قزوین و در آن است و کلام ما که اندر هدایت قزوینی (شما همی)

روزهای عبیرا گمانی را در این می بیند و در آن است از گمانی

